

سایه

(نمایشنامه)

رُزا جمالی

صحنه : یک اتاق، یک میز و پشت آن پنجره ای چاهارچوب . روی میز چند برگ روزنامه ، یک کارد، یک تنگ ، یک لیوان و دو صندلی . یک سطل کوچک آشغال در گوشه ی پایین پنجره قرار دارد. در اطراف آن گونی ای پر از سیب زمینی ، یک میز کشو دار و اثاثیه ی ضروری . یک آئینه ی قدی روی دیوار است. نوری نیم تاریک . دو زن که کاملاً شبیه هم هستند، هردو پیراهنی بلند و سیاه پوشیده اند و موهایشان را در مقنعه ای داخل لباسشان پنهان کرده اند. در ابتدای نمایش صدای همهمه ی آدم ها شنیده می شود که به تدریج می خوابد. زن اول از امتداد راست صحنه وارد می شود، به حالت ترسانی سعی می کند خودش را لای پرده پنهان کند، وقتی مطمئن می شود کسی در اتاق نیست ، شروع به وارسی اثاثیه ی اتاق می کند؛ توجه اش به روزنامه ی روی میز جلب می شود:

زن اول (از روی روزنامه می خواند) پلیس تا بحال یازده زن را که چهره ای شبیه به قاتل داشته اند ، دستگیر کرده است (سطرهای پایین تر را با چشم ، سریع و در دلش می خواند) باید اینو یه جایی قایم کنم (با عجله صفحه ی دوم روزنامه را باز می کند) شبیه منه (روزنامه را مچاله می کند و در سطل آشغال گوشه ی اتاق می اندازد ، سعی می کند متعادل باشد، به جستجوی چیزی روی میز می گردد ، اتاق رامی کاود). ... ام..... امروز چند شنبه س؟..... تاریخ روزنامه یکشنبه س..... یکشنبه د ومِ آذر 1386... خب امروز سه شنبه س... شاید تا امروز قاتل پیدا شده ؟ حتما پیدا شده اینجا چقد تاریکه..... حتما مال کسیه صاحبِ خونه؟! روزنامه هم که می خونه..... حتما تا شب بر می گرده باید می رفتم دنبالِ پسرَم که از مدرسه برش گردونم دلم شور می زنه (به جستجوی ساعت به دیوارهای خانه نگاه می کند) چرا اینجا یه ساعت نداره چقدر وحشتناکه که تو این خونه یه ساعت هم نیست... ساعت چنده؟..... اینقد تاریکه نمی شه ساعتو فهمید فکر کنم یه موش رفته لای پرده پرده های این خونه موش داره چه طوره خودمو همینجا خفه کنم؟..... دیگه نمی تونم در برم دیگه خسه شدم نمی تونم در برم اوه نه باید به اعصابم مسلط باشم ، ... باید یه راه چاره پیدا کنم؟!... کسی اینجا نیست ، کسی نمی تونه اینجا باشه ، هر کی اومد می گم من اینجا رو اجاره کردم ؛ این کاغذم که تو جیبمه سندشه ! اینم سند..... دیگه چی می خواین از من.... یا می گم آدرسو اشتباهی

اومدین کاملاً اشتباه کردین! (دنبال چیزی می گردد) (در لباسش دنبال چیزی می گردد) خدای من شناسنامه م نیست!.. حالا چه جوری هویتمو ثابت کنم حالا مگه دیگه کسی باور می کنه من کی ام؟! چه طور باور می کنن من اونمی که دنبالش می گردن نیستم به خدا نیستم! من یکی دیگه ام! (این کلمات را با گریه می گوید.)

زن دوم (از امتداد چپ صحنه به حالتی که انگار کسی دنبالش کرده است ، وارد می شود . از نفس افتاده است . نگاهش به زن اول گیر می کند ؛ هر دو متعجب و بهت زده اند.....)
ئه.....ئه.....ئه.....ئه.....

(زن اول یکه می خورد و بلند می شود، اتاق روشن تر می شود.)

زن اول اوه... همونجا وایسا!..... اجازه نداری بیای تو!..... نباید بیای تو... نمی تونی بیای تو....

زن دوم (نفس نفس می زند) ئه... چرا؟

زن اول می گم اجازه نداری بیای تو!..... نمی شنوی مگه گفتم نباید بیای تو....

زن دوم اما من فکر می کنم درست اومدم ...

زن اول چی داری می گی؟

زن دوم من راهمو بدم و فکر می کنم که درست اومدم یعنی مطمئنم که درست اومدم..... شما اینطور فکر نمی کنید؟

زن اول نه

زن دوم فکر نمی کنی درست اومده باشم

زن اول شاید (بی تفاوت)

زن دوم من درست اومدم..... کمی به حافظه ات رجوع کن!..... درست نیومدم؟

زن اول (با اشاره ی سر) چرا

زن دوم خيله خوب (مسلط و آرام به نظر می رسد)

(سکوت)

(زن اول با اضطراب نگاه می کند)

. زن دوم مسلط است)

زن اول (به اعصابش مسلط می شود و با لحنی کاملا جدی) ساعت چنده ؟ ببخشید شما ساعت دارید؟! ... می خواستم ساعتو بپرسم؟!... (دستپاچه)... شما... شما که بی اجازه میان تو... بگین ساعت چنده؟!.

زن دوم (با شک و تردید) درست اومدم؟...ساعت! ... ساعت می خوای چی کار؟.....

زن اول نخیر ! کاملا اشتباه اومدین؛ اما متاسفانه در این جا ساعت موجود نیست ! شما می بایست زمان را به من اطلاع بدید وگرنه خیلی سریع بیرونتون می کنم.... بی اجازه وارد شدید!

زن دوم چه اهمیتی داره که چه ساعتیه !اصولا ساعت چیز مهمی نیست... یعنی ساعت برای تو مهمه؟

زن اول آره ...گاهیبعضی وقت ها خیلی مهم میشه...مث الان..... مهمه دیگه ساعت!...اصلا یا ساعتو می گی یا می ری بیرون!

زن دوم لازم نیست ساعتو بدونی!... اهمیتی نداره.... یعنی برای تو الان... اهمیتی نداره اصلا مهم نیست....

زن اول چرا... لازمه. تا اونجایی که من می دوم زمان چیز خیلی مهمیه.

زن دوم خب حوالی یک الان.

زن اول یک؟!

زن دوم آره... حوالی یک بعد از ظهر!

زن اول وای... یک... چقدر بد... باید می رفتم دنبال پسر... که دیر شد!

زن دوم که اینطور... چقدر بد... متاسفم که دیر شد... اما من تقصیری ندارم و نداشتم!... واقعا متاسفم... یعنی فقط متاسفم!

زن اول نگفتی واسه چی اومدی اینجا؟ ... تعریف نکری برای چی اومدی اینجا؟

زن دوم آخه سگ دنبالم کرده بود... داشتم می اومدم سگ دنبالم کرده بود...

زن اول سگ دنبالت کرده بود؟!

زن دوم خب... آره.

زن اول به نظر میاد یه چیز مهم تر دنبالت کرده بود

زن دوم شاید ولی من مطمئنم سگ بود..... یعنی به نظرم رسید سگ بود...

زن اول الان دنبال چیزی می گردی؟....

زن دوم نه! دنبال چی آخه؟ مطمئن نیستم ... شاید دنبال چیزی می گردم ... اما به خودم مطمئن نیستم ... دنبال چیزی نمی گردم!... آره دنبال یه چیزی ام ... یه چیزی هست که دنبالشم ... تو می دونی اون چیه؟ (بعد از چند لحظه تامل) فکر می کنم دارم پیداش می کنم ... آره آره پیداش کردم.....!

زن اول پیداش کردی اون چیه که تو پیداش کردی.... چی می تونی باشه اون ... اومدی اینجا و یه چیزی رو پیدا کردی اومدی تو خونه ی من و یه چیزی رو پیدا کردی تو خونه من نه؟ چی رو پیدا کردی تو خونه من؟..... (با خشم) چی رو پیدا کردی؟!.....

زن دوم هیچی..... چیزی رو پیدا نکردم.

(هر دو ساکت اند بعد از چند لحظه زن اول این سکوت

را می شکنند:)

زن اول یه چیزی رو داری قایم می کنی ها..... چی رو داری قایم می کنی؟! ... فکر می کنی نمی دونم من.... من خودم همه چی رو می دونم (زن دوم ساکت است.)... فرار کردن کار هر کسی نیست ... اصلن چرا اومدی اینجا... این یه معنی ای داره..... فکر می کنی اینطوری داری یه چیزی رو پیدا می کنی..... در حالی که معلومه اینجا قایم شدی ... بازی درآوردی؟ ... فکر می کنی پیدات نمی کنن.... نمی دونم که فرار کردی ... قایم شدی....(رندانه) از دست پلیس فرار کردی، نه؟!.....

زن دوم چی؟!..... چی می گی تو ..؟ اصلن معلومه چی می گی ؟ چی داری می گی؟..... ساکتی چرا؟!.....

زن اول آره ، بهتره که ساکت باشم.... پرده های این خونه موش داره به دیوار هم که اعتمادی نیست ، باد هم که خبرا رو پخش می کنه توی شهر پس نباید بلند حرف بزنیم... یه چیزی توی این شهر هست که فقط من و تو می دونیم!

زن دوم (سکوت) چیه اون آره چیه اون که فقط من و تو می دونیم من از تو قایمش می کنم و تو از من چی می تونه باشه اون ؟ چرا پس نمی گی؟ چرا ساکتی پس؟..... نمی خوام بگی.... از یه چیزی می ترسی فک کنم؟!..... می ترسی شاید؟

زن اول (با خشم به آینه نگاه می کند.) از چی؟!.....

زن دوم از سایه ی خودت شاید با خودت درگیری.. یا شاید با یکی اون بیرون.... با من درگیری شاید ... با شکل بیرونی خودت با من با سایه ات.... چرا با سایه ات آشتی

نکردی؟ از سایه ی خودت..... از شکل بیرونی خودت از سایه ی خودت هم می ترسی؟ (نگاهش به آینه می افتد ، اما رو بر می گرداند.)

(سکوت)

زن دوم می تونم کمکت کنم؟....می خوای من برم دنبال پسرت.....

زن اول نه! لازم نیست!.... حالا مهربون شدی؟!....

زن دوم پس خیالت راحت باشه برو دنبال پسرت و من اینجا مراقبه خونه ت هستم....

زن اول نه.

زن دوم می ترسی نتونم از خونه ت نگهداری کنم.....یا اینکه دزد بیاد یا اینکه این چند تا گونی رو بردارم و برم.... یا اینکه اصولا آدم نا مطمئنی هستم و بهم اطمینان نداری و باید پلیس خبر کنیم؟

زن اول چی؟..... اومدی خونه ی من اونوقت می خوای من رو بیرون کنی می رم دنبال پسرم اما تو هم حق نداری اینجا بمونی حالا رات دادم پر رو شدی ... اصلا چی گفتی تو؟ تو خونه ی من !..... چه طور می خوای همچی کاری کنی؟... همچنین اجازه ای نداری؟! جرات اش رو هم نداری !

زن دوم فکر می کنی چنین اجازه ای ندارم؟ چه جور اجازه ای... جرات چی؟.... جرات نمی خواد که.... معلوم نیست اینجا مال منه یا تو..... تو می خوای منو بیرون کنی اما من معتقدم که تو مجرمی.... بد نیست به روزنامه ی روی اون میز یه نگاهی بندازی.....

زن اول روزنامه ای این جا نیست !

زن دوم چرا هست !..... توی سطله !

زن اول شاید بهتر باشه شما یه نگاهی به خودتون تو آینه بندازید؟! (به آینه نگاه می کند)

زن دوم (روبر می گرداند) نه !... اوه ...احتیاجی نیست ! صبح به اندازه ی کافی آرایش کردم من زیاد در بند خودم و آینه نیستم نکنه تو ازون زن هایی هستی که مدام درگیر آینه اند.... مدام خیره تو آینه که شاید بتونن شکل ابروهاشون رو عوض کنند یا فرم لب هاشونو یا به نگاهشون یه معنای دیگه بدن ... گوشواره هات رو می پوشی می ری جلو آینه بلکه تغییری کرده باشی..... اما خبری از تغییر نیست زیباتر نشدی ... همیشه آینه یه جور نشونت می ده... (آه می کشد)... (سکوتی عمیق).....بعلاوه (زمزمه می کند...) انگار یه آینه جلومه.... بهتره که نگات نکنم یا به آینه نگاه نکنم چرا اینجا وایسادی جلو من..... لعنتی ! (این جمله را با خشم زیر لب می گوید..)

(هر دو برای چند لحظه ساکت اند....)

زن اول شغلت چیه؟..... چی کار می کنی ؟

زن دوم مادرِ یه بچه م یه پسر.

زن اول فقط همین!

زن دوم مگه تو غیر ازین کاری داری؟

زن اول نه. خونه دارم من (ساکت است.....) اینجا خونه ی منه از خونه ی من برو بیرون!

زن دوم حالا دیگه اینجا فقط خونه ی تو نیست خونه ی منم هست..... منم خونه دارم!

زن اول (ساکت است.....) شغلم اینه خونه دارم تو هم خونه داری ؟ خوبه پس ! حالا خونه ات کجاس؟..... اینجا که نیست!..... هست؟ من خونه دارم اینجا هم خونمه....تو خونه داری ت رو اول برو ثابت کن بعد...

زن دوم خونه دار بودن که ثابت کردن لازم نداره..... تمام مراجع قضایی قبولش دارن...

زن اول می خوام چی کار کنیم؟..... مراجع قضایی رو خبر کنیم؟

زن دوم (به آینه نگاه می کند.) چه طوری آخه؟ مگه همچین امکانی وجود داره؟! مگه می تونم چنین کاری کنم؟ شک دارم که این کار درست باشه چون پای خودمم گیره اینجا...ممکنه فقط ثابت بشه که اینجا خونه ی ما نیست و ما خونه دار نیستیم اما اشتباهی نیومدیم.... و از آینه هم که فراری هستیم...اما تونباید اینجا وایسی و من رو بر و بر نگاه کنی..... وقتی تو عینِ یه آینه جلوی من وایسادی نمی تونم هیچکاری کنم؟ چه طور می تونیم چنین کاری کنیم؟!.....چی کار می تونم بکنم من؟ (ساکت می شود.) (با لحنی کاملا جدی و سرد:)(با وحشت به آینه و زن نگاه می کند) که.... که.....نباید بگم..... نباید بگم این رو..که..... که ما متاسفانه کاملا شبیه هم هستیم . (می خواهد کمی آب برای خودش بریزد اما تنگ از دست اش می افتد و می شکند .)

(نور می رود.....)

(نور بر می گردد.)

زن اول حالا می خوای چی کار کنی؟!...

زن دوم چی کار می تونیم بکنیم؟!.....

زن اول الان ساعت یکه..... شاید تا ساعت هفت صاحبِ خونه برگرده می تونیم تا اون موقع اینجا باشیم!

زن دوم تا ساعت هفت وقتِ زیادی باقیه!

زن اول می تونیم خودمونو سرگرم کنیم!

زن دوم اون روزنامه رو بده به من!

زن اول روزنامه رو می خوای چی کار؟!

زن دوم (در آشغال ها می گردد و روزنامه را پیدا می کند. روزنامه را ورق می زند و بر صفحه ای متمرکز می شود.) مثلا اینجا رو نگاه کن ! تهیه ی نوعی سالاد ؛ مواد لازم : سیب زمینی و کارد ! (به گونی سیب زمینی ها نگاه می کند) سیب زمینی هم که داریم اونجاست! (به خواندن ادامه می دهد) سیب زمینی رو به اشکالِ مختلفِ زیر در میاریم و میذاریم سرخ بشه...

زن اول بخون ، چقد سیب زمینی می خواد؟!

زن دوم شش عدد!....می دونستی سیب زمینی خیلی چیز مفیده.... فایده ش خیلی زیاده.... می گن برای بسیاری از بیماری ها مفیده.....شنیدم ازپوکی استخوان و آنفولانزای خوکی هم جلوگیری می کنه.... به مزه ش فکر نکن... به خاطر فایده ش لازمه....

زن اول آره می تونیم همه ی شکل ها رو در بیاریم کارد هم که رو میز هست!...مزه ش هم حالا خیلی بد نیست...

زن دوم آره... میدونستی پارسال سال بین المللی سیب زمینی شده بود.... بعد یهو سیب زمینی کمیاب شد.... راستی کارد داریم... ؟

زن اول آره. کارد اینجاست!

زن دوم بدش به من!

زن اول نه بذادسی خودم باشه!

زن دوم گفتم بدش به من!..... من سالاد درست کردم عالیه.... هیچوقت از خورد کن استفاده نمی کنم خودم خورد می کنم..... به اندازه و منظم دستام برای اینکار ساخته شده با کارد خوب کارد می کنم همیشه شکیل میشه.... قطعه قطعه کردم عالیه چارگوش منظم..... انگار خط کش گذاشته باشم!

زن اول نه امکان نداره من سالاد درست کردم خوب نیست ...تعریفی نداره.... اما کارد جزو اثاثیه این خونه ست...اینجا خونه ی منه اونوقت کارد باید دسی تو باشه؟!.... امکان نداره.

زن دوم کی گفته اینجا خونه ی توئه ؟ تو فقط چند لحظه زودتر از من اومدی!

زن اول همون چند لحظه! هر چی باشه من زودتر اومدم!

زن دوم خيله خب، بهتره شكل ها رو درست كنيم...

زن اول كه چي بشه!؟

زن دوم هيچي.... كه وقت بگذره!

(دست به كار مي شوند.. براي چند لحظه شديد غرق كارند..)

زن دوم (به صفحه ي اول روزنامه بر مي گردد.) باور كن تو خيلي شبیه قاتلي ها.

زن اول تو نيستي!؟...

زن دوم ساكت! بهتره ادامه بديم!..... شكل اول : پروانه. ابتدا سيب زميني ها را به شكل ورقه ورقه در مي آوريم، بعد از توي آنها پروانه اي را جدا مي كنيم....

زن اول شکل دوم : سنجاقک . ابتدا سیب زمینی ها را به شکلِ ورقه ورقه می کنیم و بعد سنجاقکِ زیر را از آن جدا می کنیم، لازم به ذکر است که ورقه های موردِ نظر باید از ورقه های شکلِ اول قطور تر باشند.

زن دوم شکل سوم : زنبور.....

(صدایی از بیرون)

گوش کن !..... یه صدا میاد نکنه کسی دنبالمونه..... من دارم می ترسم کم کم دارم می ترسم تو اول اینجا بودی ها.....یادت باشه

(صدایِ تکان خوردن اشیاء و ترق و

تروق چند وسیله، صدایِ مرد بلندتر و نزدیک تر می شود.... صدا کم کم به کنار پنجره نزدیک تر می شود....)

صدایِ مرد می خَریم ،...آهن...چدن...مس...برنز...فلز... پنجره می خَریم.....
اشیاء اضافه می خَریم.....بشقابِ رویی ،... فلزی ،... مسی..... می خَریم.....پیاله ی
مفرغی،..... قاشقِ چوبی ،..... ملاقه ی مسیمی خَریمدمپایی ابری..... می خَریم....

(زن اول به سرعت به طرفِ پنجره می رود و آنرا

محکم می بندد و سفت می کند.)

زن اول تو شکل های فردو درست کن من شکل های زوجو درست می کنم!

زن دوم اما ما که یه کارد بیشتر نداریم!

زن اول خب تو بخون من انجام می دم.

زن دوم نه.... کارد باید دستِ من باشه .

زن اول اینجا خونه ی منه و کارد باید دستِ من باشه !

زن دوم شکل اول : پروانه.

زن اول این یکی رو خودم حفظم. تو ساکت باش (در حین ورقه ورقه کردن سیب زمینی ها دستش را می برد.)

زن دوم ای وای!!!..... چیزی شدی؟....

زن اول زود باش یه پارچه بیار!

زن دوم کجاست ؟

زن اول نمی دونم .

زن دوم خونه ی خودته ؛ چه طور نمی دونی!.....

زن اول تو کشوها رو نگاه کن ! حتما اونجاست

(زن دوم با عجله تکه پارچه ای را از کشو پیدا می کند و

انگشت زن اول را می بندد.)

زن دوم کاردو بده من تو استراحت کن .

(زن اول کارد را به زمین گذاشته

است.)

زن اول الان ساعت چنده؟

زن دوم سه و نیم .

زن اول تو چه جوری اینجارو پیدا کردی ؟

زن دوم بر حسب اتفاق.

زن اول اینجا خونه ی منه . نمی فهمی ؟

زن دوم (سرش را تکان می دهد ، انگار به چیزی پی برده است .) می فهمم.

(نور می

رود.)

زن دوم (با خودش آوازی را زمزمه می کند و سعی می کند خودش را از کارش راضی نشان دهد شکل ها را بر می دارد ، یک به یک به آنها نگاه می کند) اینکه خودش نمی شه . نه پروانه ، نه سنجاقک و نه هیچکدومش من که دیگه خسته شدم (کارد و سیب زمینی ها را روی میز می اندازد، دست هایش را پاک می کند و سعی می کند استراحت کند ، به اطراف نگاه می کند ، انگار دنبال چیزی می گردد . نگاهش متوجه بقیه روزنامه می شود ، که مچاله شده است و دوباره در سطل آشغال افتاده است) تو اونو اونجا انداختی؟! ...

زن اول آره لازمش نداشتیم!

زن دوم (بلند می شود و روزنامه را از داخل سطل آشغال بر می دارد)

زن اول مالِ دیروزه ، بندازش دورا!

زن دوم مالِ دیروز باشه.... چه عیبی داره؟ (ورق می زند و خبر را پیدا می کند و آنرا بلند می خواند .) پلیس تا به حال یازده زن را که چهره ای شبیه قاتل داشته اند ، دستگیر کرده است..... ببینم اسمِ تو پردیس نیست؟

زن اول چرا..... اینو از کجا می دونستی؟!

زن دوم اسمِ من پردیسِ ضیایی.

زن اول چی؟..... یه بار دیگه تکرار کن!

زن دوم (ساکت است.)

زن اول شوخی می کنی؟.... این اسمو از کجا درآوردی؟ چه طوری به این اسم پی بردی؟!...!

زن دوم واقعا اسمم پردیسِ ضیایی.

زن اول جعلِ اسم..... به این کار چی می گن ؟ ... جعلِ اسم؟!.....

زن دوم اسمِ من پردیسِ ضیایی. می فهمی ؟!.....

زن اول از خونه ی من برو بیرون!.....

زن دوم تو قبل از من اومدی اینجا خودتو قایم کنی.... روزنامه رو هم که مچاله کردی انداختی دور.... با چه ادعایی می خوای ثابت کنی که اینجا خونه ی توئه؟!.....

زن اول تو نمی تونی ثابت کنی که این خونه مالِ من نیست!...

زن دوم (تکرار می کند.) " پلیس تا به حال یازده زن را که چهره ای شبیهِ قاتل داشته اند ، دستگیر کرده است . " (به عکس نگاه می کند.) شبیهِ توئه..... نه؟!.....

زن اول شبیهِ تو نیست؟!.....

زن دوم خیلی ساده ست می تونی بری خودتو به پلیس معرفی کنی.....

زن اول اگه یکی ازما به قتل برسه ، مثل اینه که هر دو به قتل رسیده.

زن دوم شاید.

(سکوت)

زن اول پرویز می گفت.....

زن دوم پرویز؟!...

زن اول پرویز ، شوهرم می گفت.....

زن دوم تو پرویزو از کجا می شناختی؟!....

زن اول اسمش تو شناسنامه م هست ، می خوای ببینی؟!!

زن دوم (بهت زده) نه.

زن اول می گفت...

زن دوم ببینم پرویز چه شکلی بود؟

زن اول مردِ بلند قدی بود

زن دوم مردِ بلند قدی بود؟

زن اول آره مردِ بلند قدی بود

(سکوت)

زن دوم آره ، اسمش پردیس بود

زن اول کی ؟

زن دوم همون زنی که پرویز حرفشو می زد ...

(سکوت)

زن اول که اینطور... پس پرویز از من حرف می زد

زن دوم آره

(سکوت)

(نور می رود)

زن دوم (در نوری موضعی) ... پرویز! فکر می کنی چی کار کردی ...

یعنی کلید این معما دستِ تو بود؟! ...

یعنی تو می دونستی اینجوری میشه ؟

ما دو تا یه اسم داریم

پرویز! یعنی تو می دونستی این اتفاق می افته ؟ ...

یعنی تو از اول می دونستی ما دو تا یه اسم ..

یه شناسنامه یا شاید یه شوهر داریم ...

یعنی ما هر دو مون زنِ تو بودیم؟

نه اصلا شاید تو این سرنوشت رو برای ما رقم زدی...

نه..... غیر ممکنه!...

حتما اشتباهی شده که اینطور شده!....

پرویز!...

چرا هیچوقت هیچی نگفتی ...

چرا هیچوقت هیچی نگفتی پس ...؟!

حتما تو از این ماجرا خبر داشتی ...

حتما با این زن ... نه! ... نه! ...

کاش فقط می کشتمت که این اتفاق نیفته!

خدایا ... حتما دارم اشتباه می کنم ...

این فقط یه سایه است که روبروم ایستاده...

حتما یه سایه است ...!!!

(نور برگشته است)

(سکوت)

زن دوم که اینطور

زن اول بله!...

(سکوت)

زن دوم چقدر خوبه که حالا به سیب زمینی ها فکر کنیم ...

زن اول آخ آره سیب زمینی ها داشت یادم می رفت ...

(سکوت)

زن اول (درحالی که سیب زمینی ها را سبک و سنگین می کند)

چقدر این سیب زمینی ها دُرُشت ان ...

زن دوم آخ ... آره سالادی ان دیگه

(سکوت)

زن دوم هه ...

(زن اول کمی با سیب زمینی ها ور می رود)

اما کمی بعد کلافه دست می کشد.)

(سکوت)

زن اول یادت باشه هر وقت می خوای یه مشکلی رو فراموش کنی ،
سالاد درست کنی

زن دوم دقیقا...منم همیشه همینکارو می کنم ... اما می دونی سالاد درست کردن....

زن اول سالاد درست کردن چی؟

زن دوم هیچی همینجوری

(سکوت)

زن اول بذار یه چیزی رو بگم

زن دوم چی ؟

زن اول هیچی....

زن اول (سعی می کند اضطراب خود را پنهان کندآه می کشد...)

پرویز می گفت روزی که آدم به دنیا اومده همیشه

زن دوم توجه روزی دنیا اومدی؟!..

زن اول دوشنبه 26 آبان.

زن دوم (با تعجبِ بسیار؛ درحالیکه دهانش باز مانده است) 26 آبان؟!....(زیر لب) چه طور ممکنه؟!..

(سکوت)

(قسمتی از صحنه تاریک است ، تنها یک نور موضعی بر زن دوم . زن اول را نمی بینیم. زن دوم رو به آینه حرف می زند :)

زن دوم نمی دونم چرا اینطوری شد؟ من همیشه از شباهت می ترسیدم... این داره دیوونه م می کنه... من دیگه نمی تونم خودم باشم... (مکث) ... پس بگو چرا یه سایه ی سیاه تو فال ام افتاده بود....

(نور به شکلِ قبلی بر می گردد.)

زن اول به روزِ تولدِ من چی کار داری؟!....

(سکوت حکم فرماست. به تدریج صدایِ نمِ نمِ باران.)

(نور می رود.)

(نور بر می گردد.

اندک زمانی گذشته است.

صدای باران شدید تر می شود.)

زن دوم هیچوقت دقت کردی که صدای بارون چقدر می تونه قشنگ باشه....

(سکوت)

زن اول بارون بدی داره میاد..... (زن دوم ساکت است) کاش نمی بارید....بارون لعنتی! حالا وقت بارون گرفتن بود!..بارون نکبتی...

زن دوم بد نیست بذار بیاره....

زن اول ضرب گرفته رو اعصابم من از این بارون متنفرم!

زن دوم ساکت باش! می خوام صدای بارون بشنوم .

زن اول حالا! (به تمسخر).....

زن دوم سعی کن از صدای بارون لذت ببری.

زن اول (با خشم) .. ببین...دیگه اجازه نداری از بارون حرف بزنی!

(سکوت - صدای باران.)

زن دوم چه طور ممکنه تو این همه چیز در مورد من بدونی؟!

زن اول من چیزی در مورد تو نمی دونم.

(سکوت حکمفرماست. صدای باران شدید تر می شود.)

زن دوم اصلا می تونیم همه چیزو نادیده بگیریم .

زن اول چی رو نادیده بگیریم؟!..

زن دوم همه ی اونچه که وجود داره رو.

زن اول مگه می شه ؟

زن دوم ساکت باش و از صدایِ بارون لذت ببر.

زن اول دیگه نمی تونم.

زن دوم می تونیم همه چیزو انکار کنیم.

زن اول من نمی تونم تو رو انکار کنم می فهمی ؟! خیلی دلت می خواد که همه چیزو به اسم خودت ضبط کنی ؟..یا اینکه سایه ی خودت با تیر بزنی... خیال می کنی (با تمسخر)

زن دوم می ترسی به جای من اشتباهی گرفته بشی؟!

(صدایِ پارسِ سگ)

زن اول تا حالا یازده نفر اشتباهی گرفته شدن... چه فرقی می کنه دوازدهمی کی باشه؟...

زن دوم هه! (به تمسخر).... ما كاملا شبیه هم هستیم .

(صدای

پارس سگ بیشتر می شود)

(سکوت

حکمفرماست.)

زن اول من که حریف تو نمی شم!

زن دوم نه!...

زن اول (با بی حوصلگی به گوشه ی اتاق می رود و سیب زمینی ها را می شمارد .) 34
تا سیب زمینی داریم

زن دوم خب که چی؟....

(سکوتی کلافه بر اتاق حکمفرماست.)

زن اول الان ساعت چنده؟

زن دوم چهار و بیست و پنج دقیقه و سی و دو ثانیه...

زن اول سی و دو ثانیه؟!...

زن دوم نه..... سی و چهار ثانیه.

زن اول سی و چهار ثانیه؟!...

زن دوم نه . . . الان شد چهار و بیست و شش دقیقه .

زن اول چهار و بیست و شش دقیقه .

زن دوم آره.

زن اول الان ساعت چنده؟!....

(سکوت)

زن دوم زمان چه اهمیتی داره؟!....

زن اول آره زمان چه اهمیتی داره... وقتیکه همه چیز از پیش معلومه.

(سکوت)

زن دوم بین همه ی ساعت ها یه زمان رو می گن و همه ی آینه ها یه جور نشوونمون می دن

(نور می رود.)

(در نوری کم رنگ سایه های کشیده ی آن ها را بر

اتاق می بینیم.)

(صدای پارس سگ و باران در تاریکی)

(زمان می گذرد.)

(گوشه ای از آینه شکسته است .)

(حالا اتاق تاریکتر از پیش است.)

زن اول چقدر بده و وحشتناکه که یکی مَثِ یه سایه دنبالت کنه پس خودت چی؟...نمیشه تحمل کرد.... چقدر وحشتناکه که تو وسایه ت عاشقِ یه مرد باشین.... چقدر وحشتناکه که یه سایه به پلیس لوت بده چقدر وحشتناکه که نتونی تکون بخوری که سایه ت ممکنه حرکات رو بدزده.....همیشه ازین می ترسیدم که خودم نباشم باورم نکنن این جوری له بشم!

زن دوم آره.

زن اول چرا بایست باهم روبرو می شدیم؟

زن دوم این یه اتفاق بود؛ جلوی اتفاق ها رو نمی شه گرفت.

زن اول می تونیم به این اتفاق پایان بدیم.

زن دوم پس اون یازده زن دیگه که شبیه ما بودند چی؟

زن اول همه ما یه سرنوشت داریم...

زن دوم اما شاید یکی از ما دوتا باقی بمونه.

زن اول یا اینکه شاید بشه همه چیزو به تعویق انداخت.....

زن دوم می خوام با مرگ بازی کنی؟.....(با تمسخر).حالا دیگه نمی شه کاری کرد.....
داریم زمان از دست می دیم... نمی تونیم جلوی این اتفاق بگیریم... (بعد از چند لحظه)

باترديد)...كاش مي شد يكدوممون با يه اسم ديگه زندگي كنه ... اما من نمي تونم ... من با اين اسم بزرگ شدم ... پرويزمنو به اين اسم صدا مي زد ... وقتي به چهره ي خودم تو آينه نگاه مي كنم، تموم اون خاطره ها تداعي مي شه ... چقدر ر بده كه يه روزبا خودت مواجه بشي و ناچار باشي خودتو از بين ببری... تو عين مني ... پس من عاشق توام ... پرويز عاشق تو بوده ... يعني تو تصوير مني تو ي آينه ... اما... اما من نمي تونم تحملت كنم ... تو يكي ديگه هستي ... يكي ديگه ... تصويري كه از من جدا شده اما هويت منو پيدا كرده، ازت بيزارم... ازت بيزارم ... كاش مي شد گم بشي كه ديگه نبينمت... چرا اون كاردو نمي دي به من ... بده... بده ديگه... اون كاردو بده من!.... (در فكر است).... (به آينه خيره مي شود) من هميشه به تصوير خودم تو آينه شك داشتم!....

زن اول كاردو مي خواي چي كار؟!

زن دوم مي خوام به بریدن شكل ها ادامه بدم.....

زن اول (حرکتي نمي كندو با بهت نگاه مي كند)... فكر نمي كنم لازم باشه ...

زن دوم (مشكوك) مي گم كاردو بده به من.....

زن اول (سعی مي كند كه او را باز دارد).... گفتم كه اينجا خونه ي منه و كارد بايد دست من باشه (به كارد چنگ مي زند)

(نور مي رود.)

(نور بر مي گردد به شكل موضعي بر زن دوم)

زن دوم (در تاریکی و نگاهش رو به بالا به نور موضعی نگاه می کند) همه ی ما زندونی یه اسم و یه چهره شدیم ... این آینه بود که به ما خیانت کرد اون فرم ابرو ها و شکل لب ها که فریبنده بود و تنها نمایش ممکن زیبایی بود. اما من خودمو به شکل تو نقاشی کردم که زیبا بشم . اون حالت چشم ها که فریبنده بود من رو فریب داد . قرار بود زیباتر از همه باشم و زیبا ترین زن شدم و تو من رو فریب دادی.... حالا چشم هام کشش چشم های تو رو داره... پلک هام آرایش تو رو گرفته... من شبیه ترینم به تو... شکل من شدی تو و من اسمم رو از دست دادم و شناسنامه م رو از دست دادم و اینطور شد که هویتم رو از دست دادم . پرویز عاشق من نبود ... عاشق اون فرم لب ها و چشم ها بود که مال من نبود و نقاشی شده بود رو صورت من صورتی که همیشه با من بیگانه بود.. اما اسیرم کرده بود... کاش یه راه فراری بود... یا اینکه قرار بوده اینجوری بشه من اسیر جنگ با تو شدم ... تو چهره ی دوم من اسیر جنگ با تو شدم من.... اسیرم کردی ... چون شبیه من بودی... چون باید به همه می گفتم که تو با من فرق داری و من خودمم ... تو موجود دیگه ای هستی... از من نیستی... حالا دیگه فقط دلم می خواد که ازدست تو راحت بشم ... چون ناچارم... باید بگم خودمم... من پردیسم... خودمم... چی می شه برام مهم نیست ... مهم اینه که من تو رو با دستای خودم از بین می برم و ازدست تو خلاص می شم... این بازی از ریخته شده بود بازی تمام زن های یک مرد یا بازی تموم زن های دنیا که همشون هم شکل اند و نمی تونن هویتی داشته باشن... اما شاید من با بقیه فرق دارم... این من بودم که پرویز عاشقش بود... من بودم که کشتمش... من بودم که زن های پرویز رو کشتم... بازی تمام زن های پرویز... و باید یه جایی تموم بشه... اما پرویز فقط عاشق من بود اون چهره فقط به من تعلق داشت فقط و فقط به من... حالا من بازی تموم این زن ها رو تموم کردم و می کنم..... (نور تکمیل می شود)

و بهتره که دوازدهمی تو باشی نه من سیزدهمی کی می تونه باشه ؟ نه من نیستم

نمی خوام بعدی باشم... و نمی خوام که هزارمی باشم!...

زن اول (در حالیکه دست اش برکارد روی میز است .) پس پلیس چی؟!...

(زن دوم در کشمکشی تقلا می کند که کارد را از

دست او بگیرد .)

(صدای پارسِ سگ شدیدتر می شود . برای چند

لحظه در کشمکش اند . صدای جیغ ، پارسِ سگ و باران به هم آمیخته است. هر دو زن به قتل رسیده اند.)

)

نور می رود.)

(سر و صدایِ آدم ها از بیرون . سرو صدا آرام می شود و

نور کم کم می آید . بعد از چند لحظه سکوت زنی که لباسِ سیاهی پوشیده است و موهایش را داخلِ مقنعه ی سیاهی پوشانده است وارد می شود. زن کاملاً شبیهِ دو زنِ اول است. با بهت به اطراف نگاه می کند و سعی می کند خودش را قایم کند. اثاثه ی اتاق را وارسی می کند و دستِ آخر متوجه روزنامه ی داخلِ سطل می شود.)

زن سوم (زیر لب زمزمه می کند.) پنج شنبه 6 آذر 1386 . پلیس تا به حال 13 زن را که چهره ای شبیه قاتل داشته اند ، دستگیر کرده است که دو زن از این تعداد مرده پیدا شده اند.

- در انتخاب بازیگر برای این نمایش باید حداکثر دقت انجام گیرد که به واسطه ی چهره پردازی این دو زن شبیه به هم پرداخته شوند. یا می توان از دو خواهر همزاد برای بازی استفاده کرد. این دو زن می توانند صداهای متفاوتی داشته باشند.

هرگونه اجرا و استفاده ی نمایشی از این متن بدون اجازه ی کتبی از نویسنده ممنوع است.

rosa_jamali@yahoo.com